



ایستاده بودند. مامان هم با دیدن اتاق مرتب و تمیز و خواهرهای خندان، لبخند زد. زهرا و زهره همین جور که به مامان نگاه می‌کردند، لبخند زنان گفتند: «هیچی قشنگ‌تر از آشپزی و اتاق مرتب و لبخند مامان نیست!»

زهرا، چند تا از تکه‌های پازل شنل قرمزی زهره و مداد صورتی زهرا. وقتی همه چیز مرتب شد و هر چیزی رفت سر جایش، زهرا و زهره مامان را صدا کردند. مامان که آمد زهرا و زهره دست هم را گرفته بودند و لبخند می‌زدند و وسط اتاق تمیز و مرتب

